

تأثیر نظام ارباب و رعیتی بر اختار تصمیم گیری های سیاست خارجی و منافع ملی ایران (تأکید بر دوره قاجار تا انقلاب اسلامی)

دکتر جمیل حسن پور

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خرم آباد

چکیده

ویژگی های رفتاری ناشی از فرهنگ ارباب و رعیتی آنچنان در جامعه ایرانی ریشه نموده است که نه تنها کوچکترین نهاد جامعه بشری یعنی خانواده را تحت تاثیر خود قرار داده است بلکه بخش اعظمی از ساختارهای اجتماعی و سیاسی جامعه ایرانی را به میزان قابل توجهی تحت الشعاع خود قرار داده است؛ و بدون شک سیاست خارجی ایران و تصمیم گیری های ناشی از آن در طی دوران معاصر از این تاثیر پذیری مستثنی نبوده است؛ تا جایی که یکی از دلایل غیر عقلانی بودن تصمیم گیری های سیاست خارجی دولت های موجود در دوران معاصر را می توان در این چارچوب دانست.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی؛ فرهنگ و فرهنگ سیاسی؛ نظام ارباب و رعیتی؛ منافع ملی؛ استبداد؛ شیوه تولید آسیائی

بر اساس نگاه رئالیستی؛ تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی هر کشوری می‌بایست به شکل منطقی و محاسبه‌گرایانه در جهت تامین منافع ملی باشد، اما در برخی از مقاطع تاریخ معاصر ایران مشاهده شده است که تصمیم‌گیری‌های نخبگان سیاسی بیش از آنکه در جهت تامین منافع ملی باشد در جهت منافع ایلی، طایفه‌ای، حزبی و یا حتی شخصی؛ و یا اتخاذ سیاست‌ها به شکل رفتارهای غیر عقلایی بوده است که علل این انحراف در سیاستگذاری خارجی و اتخاذ سیاست‌ها و رفتارهای غیر عقلایی را می‌توان از زوایای متعدد و دلایل مختلف بررسی کرد؛ و هیچگونه شک و تردیدی نیست که عوامل مختلفی در این خصوص نقش دارند؛ اما نگارنده در این پژوهش علت اصلی انحراف در تصمیم‌گیری‌ها و سیاستگذاری‌های خارجی را در نوع ساختار اجتماعی حاکم بر جامعه ایرانی که در قالب نظام ارباب و رعیتی نمایان می‌باشد مورد بررسی قرار داده است.

هدف از انتخاب این موضوع، شناخت تاثیرساختارهای مادی و معنوی نظام ارباب و رعیتی به عنوان مانع اساسی در جهت اتخاذ تصمیمات منافع ملی نگر در حوزه سیاست خارجی می‌باشد. لذا بر همین اساس اولین سئوالی که در این پژوهش طرح گردیده این است که مهمترین عامل موثر اجتماعی-اقتصادی در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی و سیاستگذاری خارجی ایران معاصر چه می‌باشد. و اینکه با فرض تاثیر نظام ارباب و رعیتی بعنوان بخشی از صورتبندی اجتماعی-اقتصادی؛ این عامل چگونه بر نحوه سیاستگذاری خارجی ایران تاثیر داشته است؟ که در جواب به سئوالات مطرحه، نگارنده دو فرضیه را برای آن مد نظر قرار داده است. نخست اینکه به نظر می‌رسد که نظام ارباب و رعیتی بعنوان مهمترین عامل اجتماعی در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی و سیاستگذاری خارجی ایران معاصر می‌باشد. و دوم اینکه به نظر می‌رسد این نظام بواسطه برخورداری از ویژگی‌های فرهنگی و رفتاری خاص خود موجب اتخاذ رفتارها و تصمیمات غیر عقلایی و سیاست‌هائی در تضاد با منافع ملی شده است.

۱- فرهنگ و فرهنگ سیاسی

در خصوص فرهنگ، تعاریف متعددی ارائه گردیده است. ادوارد برنت تایلور فرهنگ را مجموعه‌ای از باورها، قوانین، رسوم و سنن و دیگر اشکال هنر میدانند، بگونه‌ای که با دسته‌بندی و مقایسه عناصر فرهنگی، مقایسه فرهنگ جوامع را مد نظر قرار می‌دهد. بعبارتی وجود عناصر مختلف نظیر زبان‌ها، مذاهب، آداب و سنن از نشانه‌های تفاوت فرهنگی کشورها می‌باشد. «بر پایه تعریف تایلور هشت ویژگی برای فرهنگ ذکر شده که نقاط اتصال آن با فرد و جامعه را مشخص می‌کند: (۱) فرهنگ محصول یادگیری و آموزش است، (۲) فرهنگ از پیرامون زیست محیطی، روانی و تاریخی انسانها اثر می‌پذیرد، (۳) فرهنگ دارای ساخت است، (۴) فرهنگ نمادهای مختلفی به خود می‌گیرد، (۵) فرهنگ پویاست. (۶) فرهنگ در حال دگرگونی است، (۷) فرهنگ حاصل منظومه‌هایی است که امکان تحلیل علمی آنرا فراهم می‌آورد، و (۸) فرهنگ ابزاری است که امکان تطبیق رفتارها با نظم اجتماعی را فراهم می‌سازد.» (نقیب زاده؛ ۱۳۸۱: ۱۹-۲۰) و اما از دیدگاه ساختارگرایان، جهان بیش از آنکه محصول پدیده‌های ملموس و عینی باشد، نتیجه اندیشه‌ها، باورها و ذهن‌هایی است که بیش از هر چیز در زبان انسان نمایان می‌گردد. اما فرهنگ زمانی که از طریق باورها، اسطوره‌ها، قواعد و هنجارها بر اندیشه و رفتار سیاستمداران و بر تصمیمات سیاسی یک نظام تاثیر گذارد فرهنگ سیاسی را شکل می‌دهد. در این خصوص "وربا" بیان می‌دارد، فرهنگ سیاسی در واقع همان باورهای تجربی، نمادهای گویا و شاخص‌های ارزشی هستند که شرایط رخداد فعل و اقدام سیاسی را فراهم می‌آورد و سمت و سوی اصلی آنرا معین می‌کند. (Mibagheri, 2003:35) لذا فرهنگ از چهار طریق، تصمیم‌گیرندگان، سازمان‌ها و نهادها، بازتابی از خلق و خوی ملی و ایدئولوژی می‌تواند بر سیاست خارجی تاثیر گذار باشد.

۲- مباحث نظری

۲-۱- شیوه تولید آسبائی

هر چند که شاید نتوان نظام سیاسی ایران را چه در گذشته و چه در حال حاضر به جهت غیر طبیعی بودن تاریخ تحولات سیاسی و پیچیدگی حوزه اجتماعی ایران بطور کامل برپایه یک مدل تئوریک تبیین کرد، (ازغندی؛ ۱۳۸۵: ۹۹) اما نگارنده با این فرض که دو پیش فرض مفهوم

شیوه "تولید آسیایی" و "سلطه موروثی" هر دو از مفاهیم فئودالیسم می باشند، و از سوئی دیگر ویژگی فئودالیسم ایرانی و خصلت آسیایی جامعه ایرانی هر دو از شکل و ساختار نهادینه قدرت سیاسی در ایران استنتاج می شوند، لذا تلفیقی از نظریه شیوه تولید آسیای مارکس و سلطه موروثی ماکس وبر به عنوان نظریه غالب در این پژوهش مبنا قرار می گیرد. هر چند که بنا بر نظر برخی صاحب نظران مدت دوام عملی شیوه آسیایی در ایران هرگز مشخص نشده است، اما به نظر می رسد که با شکل گیری اولین دولت متمرکز حاکم در تاریخ ایران از ۵۵۰ قبل از میلاد آغاز و تا دوره مشروطیت در ۱۹۰۶ میلادی ادامه پیدا نمود، (ولی؛ ۱۳۸۰: ۲۷)

مفهوم شیوه تولید آسیایی مارکس و انگاره سلطه موزون ماکس وبر هر دو نوعی تبار شناسی سرمایه داری و پیدایش آنرا براساس پویایی ساختاری فئودالیسم را پیش فرض می کنند. مفهوم شیوه تولید آسیایی مارکس نشانگر ساختار اقتصادی جامعه ای اساسا کشاورزی است که در آن مالکیت ارضی و حاکمیت سیاسی در وجود یک دولت متمرکز متشکل شده است. (همان: ۴۱-۴۲) قاعدتا برداشت مارکس از شیوه تولید آسیایی را می توان به شکل ذیل طبقه بندی کرد.

یک؛ در جوامع آسیایی فرد فاقد مالکیت است و بخشی از دارایی دولت و سلطان مستبد می باشد که بعدها مارکس یادآور می شود که دولت بزرگ ترین ارباب است. در ضمن مالکیت اعضای دولت بر زمین کشاورزی و فقدان طبقه مستقل زمیندار در ایران آسیایی به این معنا بود که کمون های روستایی فاقد انگیزه تولید برای فروش در بازار بودند و مازاد اقتصادی پیش از نیاز معیشتی بایست بصورت مالیات به خزانه دولت منتقل و در خدمت ارتش و دستگاه های بوروکراتیک باشد (همان: ۳۴).

دوم؛ جوامع آسیایی از اجتماعات کوچک خودکفایی تشکیل می شوند که به رغم تغییر امپراتوری ها پابرجا می مانند.

سوم؛ در اینجا حاکم مستبد در مقام رئیس همه جوامع متعدد فرودست ظاهر می شود و بدین ترتیب وحدت همگانی را متبلور می کند. بنابراین مازاد تولید به عالی ترین مظهر وحدت قومی تعلق می گیرد.

چهار؛ جوامع آسیایی تغییرناپذیر هستند و بنیادهای اقتصادی اجتماعی آنها فقط از بیرون می تواند منهدم شود.

آن. کی اس لمبتون نیز در کتاب «مالک و زارع در ایران» نظام ارضی در ایران را به عنوان نظامی بوروکراتیک و دیوان سالار توصیف کرده که می‌توان گفت تعبیری از همان مفهوم استبداد شرقی است. (نگاه کنید به لمبتون، ۱۳۷۷)

۲-۲ - استبداد شرقی دستاورد فرهنگی - معنوی شیوه تولید آسیایی

شیوه تولید آسیایی یک جنبه ذهنی - فرهنگی بسیار مهم و در عین حال مخرب نیز به همراه دارد که استبداد شرقی نام دارد که از عوامل اساسی انحطاط آفرین ریشه‌های فرهنگ و تمدن می‌باشد و عوامل اعتقادی مانند قدرگرایی، خرافه‌گرایی، فATALISM و فئاتیسم، خرافات‌گرایی، لاقیدی و بی بند و باری، از شاخص‌های اعتقادی - اخلاقی مهمی است که جزء تفکیک‌ناپذیر این نوع تفکر شرقی - آسیایی می‌باشد و نقش منفی مهمی در عقب‌ماندگی‌های فرهنگی - اجتماعی ایرانیان ایفا کرده است. همچنین ساختار تولید آسیایی به دلیل شرایط اقلیمی - نژادی و مختصات محیطی بگونه‌ای است که ماهیتی بسته و راکد دارد و امکان‌پویایی و خودزایی و خودترمیمی نسبتاً در آن کم است. شیوه تولید آسیایی با سازوکارهای منحنی همراه است که امکان هرگونه پویایی، رشد و تکاملی را از جامعه می‌گیرد و تنگنای مهلک و مرگباری پدید می‌آورد که جامعه در گندنایی خفه و مسموم آن دچار خفقان می‌شود و می‌میرد.

۳- انواع جوامع ایرانی بر اساس شیوه تولید

بدون شک جوامع حاضر در ایران را می‌توان از ابعاد مختلف بوم‌شناسی، اقتصادی، جغرافیایی، نژادی، زبانی، اجتماعی و حتی صنفی و بسیاری از جهات دیگر تقسیم‌بندی نمود. لذا با توجه به اینکه یکی از مبانی این پژوهش بر اصل تاثیرگذاری مستقیم نظام ارباب و رعیتی قرار گرفته است و با توجه به اینکه در اینجا این فرض وجود دارد که بویژه دو جامعه شبانکاره و روستایی زمینه ساز و بستر شکل‌گیری و تولد این نظام می‌باشد لذا در این بخش جامعه ایران بر اساس شیوه تولید و بر مبنای سه منظر جامعه‌شبانکاره، روستایی و شهری مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۱- جامعه شبانکاره و نظام قبیله ای در ایران

پس از حیات اسلام در ایران، تمام سلسله های ایرانی از آل بویه تا حکومت های زندیه و قاجار؛ اجداد قبیله ای داشته اند که برای حصول به قدرت بر قدرت نظامی تکیه کرده اند. لذا براساس حدسیات؛ قبایل کوچ نشین در ابتدای قرن نوزدهم حدود نیمی از جمعیت ایران را تشکیل می دادند که این آمار در اواخر آن قرن به مرز یک چهارم رسید. (آرکدی؛ ۱۳۷۵: ۵۷)

از حدود سال ۱۰۰۰ میلادی (۳۷۹ ش) صورتبندی اجتماعی ایران شاهد همزیستی و کشمکش متناوب دوگونه اقتصاد سیاسی بوده است: یکی اقتصاد روستانشینان و شهرنشینان یکجانشین و دیگری اقتصاد شبانکارگان بیابانگرد ترک و مهاجرت مداومشان از آسیای میانه به ایران. (جان فوران؛ ۱۳۷۸: ۵۲)

از قرن یازدهم تا قرن نوزدهم به جز در زمان هایی که قدرت در دست حکومت مرکزی بود قبایل کوچ نشین غالباً امور داخلی خود را شخصاً اداره می کردند و غالباً بر روستاییان و یا حتی شهرنشینهایی که در محدوده روستا زندگی می کردند حکومت داشتند.

در قرن یازدهم میلادی به سبب حملات و تهاجمات گسترده قبایل چادر نشین ترک و پس از آن ترکان سلجوقی بر قدرت منطقه ای و نیمه فتودالی رهبران قبایل و سایر رهبران نظامی افزوده و موجب گردید که حکومت های مرکزی را تضمین نماید و این قبایل کوچ نشین به جهت قدرت نظامی خود اغلب خود مختار بودند و دولت مرکزی به سختی می توانست بر آنها کنترل داشته باشد. بنابراین زمانی که قبایل ترک نشین برای اولین بار در قرن یازدهم میلادی به ایران هجوم آوردند با زمین های لم یزرعی برخورد کردند. لذا همزمان با زوال تدریجی مناطق آباد کشاورزی و گسترش چادر نشینی به نوعی "فتودالیسم قبیله ای" منجر شد در نتیجه بسیاری از مناطق ایلی، دهقانی و حتی سرزمین های آباد شهری، حکومت واقعی با رهبران قبایل بود و حکام مرکزی تنها بصورت غیر مستقیم قادر به حکومت بودند. اینان سعی میکردند از یک دسته مردم شهری و یا یک قبیله علیه دسته و قبیله دیگر استفاده کنند و یا اینکه با علمای دینی که قدرت مذهبی و اقتصادی آنها رو به افزایش بود از در دوستی برآیند. (آرکدی؛ ۱۳۷۵: ۴۶-۴۷)

به نوشته فردریک بارت " نقش رئیس ایل در برقراری ارتباط با جوامع یکجا نشین و در حمایت از منافع دامداران چادر نشین در مقابل سازمانهای غالباً مهیب و همواره مبهم و پیچیده که در زندگی آنها مداخله می کنند مستلزم برخوردار بودن از احترام و اعتماد بسیار زیاد است. افراد ایل به وضوح تشخیص می دهند که در بسیاری از موارد بدون رئیسشان بی یار و یاور خواهند

بود." (ازغندی؛ ۱۳۷۹: ۱۲۱) لذا قبیله بیش از آنکه بیان‌کننده نوعی ساختار سیاسی باشد نوعی نظام اجتماعی و یا همبستگی مبتنی بر احساسات قومی می‌باشد (John nonigman, 1964 :729) و احتمالاً در قرن هجدهم بود که برتری نظامی مردم قبایل افزایش یافت که این برتری ممکن است یکی از دلایل عدم تمرکز قدرتی بوده باشد که در این قرن بر پایه قدرت قبایل وجود داشت." (آرکدی؛ ۱۳۷۵: ۵۷) و رهبران قبایل با مردان مسلح وفادار خود، یکی از عناصر اصلی گروه حاکم در ایران را تشکیل می‌دادند.

لذا یک جامعه قبیله‌ای چنین ویژگی‌هایی را شامل می‌شد: ۱- محدوده‌ای کوچک با مجموعه‌ای از روابط کوتاه مدت اجتماعی، قانونی و سیاسی آن هم با تاکید بر اخلاقیات و مذهب ۲- زبان قبیله‌ای که دربرگیرنده فرهنگ شفاهی است که از اولویت بالایی برخوردار است ۳- گستره ارتباطات در زمان و مکان بطور اجتناب‌ناپذیری که به شکل محدود است. ۴- حوزه اقتصادی مبتنی بر خودکفایی که تنوع و تخصص اقتصادی پیشرفت نداشته است. ۵- موقعیت برابری سیاسی- اجتماعی منطبق با محیط. (LM Levis, 1968 : 146-151)

۲-۳- جامعه روستائی

جامعه ایرانی در طول تاریخ یک جامعه‌ای با اکثریت قشر بندی روستائی بوده است که اگر به آمارهای جمعیتی ایران در طول زمان‌های گذشته تا به امروز نگریسته شود این مساله بیش از پیش قابل مشاهده می‌باشد. مثلاً روستائیان ایران در عصر صفویه بین ۴۵ تا ۵۵ درصد کل جمعیت بوده است، یعنی بزرگترین بخش جامعه را تشکیل می‌داده‌اند. بدین ترتیب از میان جمعیتی بین ۶ تا ۱۰ میلیون نفر حدود ۲/۷۰۰/۰۰۰ تا ۵ میلیون نفر دهقان بوده‌اند." (جان فوران؛ ۱۳۷۸: ۵۵) براساس نوشته‌های جان فوران و نیکی آرکدی بخش روستائی ایران در این مقطع زمانی در سطح معیشتی (بخور و نمیر) بوده است و روستائیان بعنوان منبع عمده و اصلی درآمد دولت و پشتوانه مالی ارتش، اکثریت روحانیون و حتی زمینداران خصوصی بوده‌اند.

خانم لمبتون و برخی پژوهشگران معتقدند که در آغاز، دهکده‌های ایران بصورت کمون (جماعتی) بوده است، اما طولی نکشیده که بر اهالی هر روستا اربابی تحمیل شده است (همان؛ ۵۶) " بگونه‌ای که در جامعه روستائی ایران، دهقانان و کشاورزان بی زمین بدون اجازه کدخدای ده نمی‌توانستند به خواست خودشان در یک دهکده اقامت کنند. آنها حتی بدون جلب نظر مباشر مالک نمی‌توانستند روی زمین‌های مالک کار کنند. همین‌طور بدون اجازه مخصوص ریش

سفیدان دهکده قادر به استفاده از چراگاه های عمومی، چاه ها و جنگلها نبودند..." (از غندی ؛ ۱۳۷۹ : ۱۴۸)

"همچنین خشکی و بی آبی به شیوه خاص خود ، نقش اساسی در شکل گیری ساختار اقتصاد سیاسی ایران بازی کرد: یعنی در خدمت ایجاد واحدهای مستقل روستایی تولید قرار گرفت که هیچ یک به تنهایی قادر به تولید مازاد کافی برای تامین شالوده قدرت فئودالی نبودند. اما همه آنها در مجموع چنان مازاد جمعی بزرگی تولید می کردند که همین که به دست یک قدرت (منطقه ای یا کشوری) خارجی متمرکز می افتاد می توانست جلوی پراکندگی قدرت سیاسی- اقتصادی را بگیرد. (کاتوزیان ؛ ۱۳۷۹: ۳۴۹) همین امر باعث شده که برخی از محققان علوم اجتماعی بر این باور باشند که روستاییان چون بطور مداوم با عوامل طبیعی در تماس مبارزه گونه ای می باشند لذا در برابر فشارهای کاری و زندگی حالت تسلیم به خود می گیرند. چرا که به اعتقاد آنان تقدیر را نمی توان تدبیر نمود . بر این اساس " روستائیان مردمی قدری، سنت پرست، فردگرا و محافظه کارند و غالبا به پدیده های نو و افراد بیگانه از اجتماع خویش با دید بدبینانه می نگرند." (عجمی، ۱۳۴۸: ۲۶) لذا روستاییان هر نوع تغییری در جامعه خود را با دیدگاهی بی اعتماد گونه نگاه می کنند که البته بخشی از این نگرانی از آینده ارتباط مستقیمی با نوع مالکیت، شیوه و ابزار تولید و نیز چگونگی دستیابی به آب داشته باشد.

۳-۳- جامعه شهری

هر چند که برآورد جمعیت ایران در سده هفدهم دشوار است ؛ اما بر اساس اسناد آماری برآورد کل جمعیت ایران در بین این سال ها ی این سده بین ۵ و ۶ تا ۱۰ میلیون نفر، یعنی معادل جمعیت کشور در سال ۱۹۰۰ م- ۱۲۷۹ ش دانسته اند . (جان فوران ؛ ۱۳۷۸ : ۵) همچنین جمعیت شهری ایران در سده هفدهم دست کم ۱۵ درصد کل جمعیت کشور بوده است. (همان ، ۶۰) که محور عمده اقتصادی این جامعه شهری بر عهده اصناف مختلفی همچون بافندگان ، فله کاران، پیشه وران، نانوایان و سایر کارهای خدماتی همچون بنایان و درشکه چیان و سایر اصناف دیگر بودا است که از لحاظ موقعیت و منزلت اجتماعی با یکدیگر دارای تفاوتی بودند. همچنین غیر از طبقه اصناف بعنوان گروه عمده شهری می توان از سایر گروه های عمده شهری نظیر روحانیون، طبقات شهری پائین ، زنان و اقلیتهای دینی نام برد.

با این اوصاف جامعه شهری ایران علیرغم ساختار و شبکه‌های ارتباطی پیشرفته اش فاقد استقلال سیاسی و اداری بود که در شهرهای کمتر توسعه یافته اروپایی در قرون وسطی دیده می‌شد. که این مساله با فقدان شرایط ساختاری ای پیوند دارد. که تامین کننده توسعه مستقل شهرهای اروپایی است. بعبارتی حاکمیت دولت متمرکز ایران آسیایی مانع از توسعه مراکز شهری مستقل از نظر سیاسی بود. (ولی، ۱۳۸۰: ۳) که یکی از مهمترین دلایل این امر را باید در نفوذ طبقه روستائی با ویژگی‌های رفتاری فئودالیته بویژه آمریت و استبداد خاص خود در طبقه شهری جستجو نمود. آنچه که در نتیجه مطالعه جامعه ایرانی در اشکال شبانکاره، روستائی و شهری بدست می‌آید این است که به نظر می‌رسد که هر سه جامعه مذکور از یک ویژگی مشترک برخوردارند، و آن حاکمیت نظام فئودالی می‌باشد. بطوری که هر چند که حاکمیت نظام ارباب و رعیتی خاص جامعه روستائی و شبانکاره می‌باشد اما نخست اینکه به جهت اکثریت جامعه غیر شهری ایران؛ و دوم رسوخ و نفوذ تدریجی آنان به جامعه شهری باعث گردید که حتی جامعه شهری و به اصطلاح غیر سنتی تر نسبتاً تحت تاثیر اندیشه نظام فئودالیته و ارباب و رعیتی روستا قرار گیرد. لذا بی دلیل نیست که «اغلب تاریخ نگاران مارکسیست به سادگی، ایران ماقبل سرمایه داری را فئودالیسم و گاه فئودالیسم خاص ایران و فئودالیسم آسیائی با صورتبندی فئودالی- شبانی نامیده اند.» (فوران، ۱۳۷۸: ۷۲)

۴- فئودالیسم و ساختار تصمیم‌گیری درسیاست خارجی ایران

ماکس وبر معتقد بود که مرزهای میان فئودالیسم و سلطنت موروثی مرزهای سفت و سختی نیستند. سلطنت موروثی تا آنجا که به شکل اجتماعی خاصی اشاره دارد، شکل توسعه یافته پدر سالاری است که اگر شرایط اجازه دهد می‌تواند به فئودالیسم تبدیل شود. (ولی، ۱۳۸۰: ۷۸) چرا که از نظر سابقه تاریخی در ایران با توجه به نوع پاتریمونیالیسم و استبداد ایرانی، هیچ‌گاه اشرافیت موروثی مستقل و برخوردار از مصونیت حقوقی مستمری پیدا نشد که بتواند محدودیتی اساسی بر قدرت شاه ایجاد کند. (بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۴-۱۵) بنابر نظرمینورسکی نظام اولیه صفویه فئودالیسم قبیله‌ای است و پادشاهی شاه عباس یک استبداد پدرمآبانه و یک تحول عظیم سیاسی و اجتماعی می‌باشد. (فوران، ۱۳۷۸: ۷۲) همچنین در عصر قاجار قدرت طبقه اشراف به ارتباط با خاندان سلطنتی، احراز مناسب دیوانی و تملک اراضی بستگی داشت. (بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۵) بطوریکه نخبگان وزارت امور خارجه در دوران ناصرالدین شاه را می‌توان به دو گروه تقسیم

نمود. گروه نخست شامل مامورینی بودند که تصمیمات آنان عمدتاً در راستای حفظ وضع موجود بوده و در چارچوب جامعه سنتی و نظام ایلاتی پدر سالارانه و کوچنده شرقی قرار داشت. (ازغندی، ۱۳۸۱: ۱۲۲) و گروه دوم از مامورین عالیرتبه وزارت امور خارجه شامل شخصیت‌هایی می‌شوند که با تمدن و مدنیت غربی آشنا بودند. (همان) هرچند که هر دو گروه به لحاظ منشاء اجتماعی و به لحاظ جنبه‌های سیاسی دارای منشاء وزارتی برای آنان جنبه پرستیژی داشت. (همان) طی تحقیقات انجام گرفته در طی ۷۳ سال مشروطیت اکثریت کارمندان عالیرتبه از خانواده کارمند بوده‌اند اما منشاء اصلی قدرت سیاسی و مالی آنان زمینداری است. (همان، ۱۴۰۰) در دوره رضاشاه با وجود جذب نیروهای جدید در دستگاه وزارت امور خارجه، سنت‌های حاکم بر تصمیمات پادشاه ماند و سلسله مراتب و رعایت سوابق و ارشدیت توجه زیادی می‌گردید. در واقع همچون گذشته قدرت و تصمیم‌گیری سیاسی در اختیار اعیان زادگان متکبر، پر مدعا و عاری از فهم و شعور سیاسی بود. (همان، ۱۲۴)

"با وجودی که در دوره سلطنت محمد رضا شاه نخست وزیران را عمدتاً کارمندان دولت تشکیل می‌دادند، اما در عین حال باز هم ۲۶/۳ درصد از آنان زندگیشان از مالکیت بر زمین تامین می‌شد." (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۱۷) و در سالهای ۱۳۰۰-۱۳۲۰ اکثریت نخبگان و عالیرتبه‌های وزارت امور خارجه دارای منشاء زمینداری بودند. (ازغندی، ۱۳۸۱: ۱۴۱-۱۴۲) در دوره پهلوی تنها دوره نخست وزیری محمد مصدق بود که با بکارگیری افرادی متخصص و وطن پرست و با تحصیلات دانشگاهی سعی بر انجام اصلاحات و تدوین اساسنامه جدیدی داشت که کودتای ۲۸ مرداد به آن فرصت نداد.

«اما ایدئولوژی انقلاب اسلامی به وجهی که پس از سال ۱۳۶۰ انسجام یافت بعنوان ایدئولوژی سنتی و ماقبل سرمایه داری هم متضمن آرمان‌های اشرافی (یعنی نخبه گرایی، پدرسالاری سیاسی، اطاعت و انضباط پذیری)، هم حاوی آرمان‌های خرده مالکانه (یعنی تأکید بر مالکیت کوچک، خودکفائی اقتصادی، مبارزه با سلطه سرمایه داری جهانی و غیره) و هم متضمن برخی آرمان‌های دهقانی (پدرسالاری و اطاعت پذیری بعنوان روی دیگر آرمانهای اشرافی) بود.» (بشیریه، ۱۳۸۴: ۸۹) حتی پس از انقلاب اسلامی برخی از نخبگان سیاسی همچون علی اکبر ولایتی و یا خانواده برادران لاریجانی برخاسته از زمینداران بزرگ بودند. (ازغندی، ۱۳۸۱: ۱۲۶-۱۲۸)

۵- ویژگی‌های رفتاری موثر بر تصمیم‌گیری‌های خارجی ایرانیان ناشی از ساختار فئودالیسم ایرانی

اهمیت مباحث رفتارشناسی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی زمانی خود را بیشتر نشان می‌دهد که خود را در برابر سوالاتی همچون، برداشت نخبگان و رهبران سیاست خارجی از نقش و جایگاه کشور و برداشت آنان از محیط‌های منطقه‌ای و بین‌المللی و یا اینکه نخبگان چه اولویت‌هایی را در سیاست خارجی دارند؟ و روش‌های اجرائی آنان در سیاست خارجی چه می‌باشد؟ مواجهه ببینیم. لذا پاسخ به سوالات فوق در اجرای سیاست خارجی ایران شاید به سادگی میسر نباشد مگر اینکه: نخست به سمت شناخت باورها و شکل‌گرفته از فرهنگ یک جامعه رفت. و دوم اینکه باید فرهنگ سیاسی آن نظام را شناخت. و با توجه به اینکه در این پژوهش اصل بر این قرار دارد که فرهنگ سیاسی ایران ناشی از نوعی نظام فئودالیسم به شکل ارباب و رعیتی می‌باشد. حال باید دید که این فرهنگ چه دستاوردهای رفتاری را بویژه در حوزه سیاسی به همراه داشته است؟

۵-۱- استبداد و آمریت

در جوامعی با فرهنگ پدرسالاری، مرد به عنوان مهمترین فرد تصمیم‌گیرنده، شکل‌دهنده فرهنگ و رفتار و کردار دیگر اعضای خانواده می‌باشد و به دلیل اقتدار پدر در خانواده و عدم توجه به چون و چرای کودک، و علاقه بیچ به همانند شدن با پدر، از همان ابتدا و نخستین روزهای نضج گرفتن درک و عقلانیت در وی، درک روابط علیت از همان ابتدای طفولیت در او کشته می‌شود و این امر باعث می‌گردد تا کودک رشد یافته بعدها به حقایق و چراهای واقعی زندگی خود تمایلی نداشته باشد. در نتیجه این ویژگی مستبدانه فرهنگ پدرسالارانه باعث فقدان استقلال فکری، گوش دادن و تقلیل اوامر، روحیه بی‌اعتمادی، سیاست‌گریزی و نگرش غیر عقلایی به سیاست می‌گردد. (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۰۰) لذا... مردمی که بدین صورت تربیت شوند، خصلت‌های اقتدارگرایانه نخبگان را می‌پذیرند و به یک "شاه کوچک" تبدیل می‌گردند. در چنین وضعی فرهنگ زورگوئی و "کت‌کندن" بجای فرهنگ تساهل و مدارا به معیار و ارزش نیک مبدل می‌شود. لذا چگونه می‌توان در این وضعیت فرهنگی از وجود جامعه سالم و مدنی سخن راند و چگونه می‌توان به نقل از جمالزاده از چنین ملتی "انتظار صراحت، صداقت و شهامت" داشت. به همین جهت است که "فرهنگ سیاسی ایرانیان، فاقد عنصر تساهل و مدارا می‌گردد. (ازغندی، ۱۳۷۶: ۱۷۴)

استبداد؛ شخصیت محوری و آمریت خود سرچشمه بسیاری از ویژگی های ناصحیح رفتاری مانند تملق گوئی، رفتارهای غیرعقلانی، عدم یکپارچگی و انسجام و بجای آن افتراق و چنددستگی و وجود جو توطئه می شود. بطوری که ترس از حاکمان و نزدیک شدن به کانون قدرت خود از پیامدها و تجلیات استبداد و آمریت می باشند. حتی فرهنگ سیاسی نخبه گرایی که در ایران بطور مداوم فرهنگ موروثی بوده، ریشه در تاریخ استبداد شرقی و سلطه طبقات حاکمه قدیم در ایران دارد و تحولات اجتماعی و سیاسی دوران معاصر و تحولات اخیر نه تنها فرهنگ سیاسی نخبه گرایی را دچار تحول اساسی نکرده بلکه در جهت تقویت آن حرکت نموده است. بگونه ای که در طول تاریخ ایران، بخصوص در بعضی از مقاطع زمانی چه قبل و چه بعد از اسلام، شاهان بعنوان ضل...، قبله عالم، حافظ الرعايا و مدعی العموم خود را تنها حاکم بر املاکی می دانستند که پیش از آن به کسی واگذار نکرده بودند.

در طول تاریخ ایران قدرت فرمانروا مافوق تمامی قدرتها بود و تمامی مقامات بعنوان زیردست پادشاه محسوب می شدند و نقش شاه فقط مهتری و فرمانروائی بود و پادشاه به منزله سایه خدا بر روی زمین، خلیفه...، ضل... و یا جانشین خداوند بر روی زمین بعنوان مالک سرزمین و کل اموال بشمار می رفت و از این لحاظ حق مالکیت خصوصی، حق مشارکت در مسائل سیاسی و حق اظهار نظر برای دیگران وجود نداشته است. البته آمریت در ایران تنها ناشی از ساختار ارباب و رعیتی نمی باشد؛ بلکه در فرهنگ مذهبی ایرانیان چه پیش از اسلام و یا پس از آن وجود داشته است.

همچنین به لحاظ تاریخی با توجه به اینکه علما در بسیاری از زمان ها قدرت سیاسی را در اختیار نداشتند، لیکن یکی از گروه های عمده قدرت به شمار می رفتند و در حوزه های مختلف زندگی اجتماعی و سیاسی نفوذ داشتند و باعث مشروعیت بخشیدن یا عدم اعطای مشروعیت به دولت ها بوده اند. لذا یکی از عوامل اقتدار گرایی در برخی از دولت های حاکم در ایران این بوده است که پایه مشروعیت آن براساس یک ماموریت مقدس غایت گرا و اغلب خشن بنا شده است و دولت یک امر مقدس شمرده می شده است. (امانیان، ۱۳۸۴: ۸۲) تصور وجود رابطه ای میان حاکم و خداوند به صورتهای مختلف چنان مشروعیتی به قدرت سیاسی می بخشیده است که هرگونه رقابت در زندگی سیاسی را امری غیرحقانی قلمداد می کرده است. بعبارتی قدرت در ایران اساسا نهادی مقدس بشمار می رفته و هرگاه میان قدرت و قداست فاصله ای می افتاده، اساس قدرت متزلزل گردیده و شورش مشروع تلقی می شده است.

آنچه مسلم است در طول تاریخ ایران شاه همیشه تجسم دولت و فرمانروای مطلق بوده است. در همین راستا مالکوم در اوایل سده نوزدهم در دیدار از دربار ایران می‌نویسد "حقوق و قوانین، نهادها به هیچ روی نمی‌توانستند شاه ایرانی را محدود کنند و لذا او یکی از مستبدترین پادشاهان جهان بود." (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۶۰) زیرا اصولاً در نظام استبدادی، زبان سیاست زبان خشونت است. و در واقع خشونت سیاسی و نظام استبدادی در ایران دو روی یک سکه می‌باشند. (میری، ۱۳۸۰: ۷۹)

در زمان پهلوی اول، استبداد رضاشاهی باعث شده بود که بسیاری از کسانی که دارای رای مخالف با شاه بودند یا نتوانند نظرات خود را از ترس اینکه مورد غضب رضاشاه قرار گیرند، اعلام نمایند و یا اینکه بنوعی قربانی صراحت لهجه در بیان نظرات خود شدند. اشخاصی همچون سردار اسعد رئیس ایل بختیاری که زمانی وزیر جنگ رضاشاه بود و یا تیمور تاش بعنوان وزیر شش ساله دربار رضاشاه و یا علی اکبر داور به عنوان پایه‌گذار دادگستری نوین ایران که بعدها به وزیر دارائی منصوب گردید یا اعدام شدند و یا زندانی شدند و یا از ترس رضاشاه خودکشی کردند. محمدرضاشاه نیز همچون پدرش مهمترین نقشی که انجام می‌داد سروری، مهتری و رعیت‌یابی بود. (ازغندی، ۱۳۸۱: ۱۹) و شاه هیچ‌نه محدود به قانون بود و نه وابسته به طبقه خاصی؛ زیرا شاه مافوق قانون و طبقه بود. (همان) ارتشبد جم در خصوص قدرت بلامنازع شاه می‌گوید "در حقیقت شاه هم نخست وزیر بود، هم وزیر امور خارجه و هم وزیر اقتصاد، هم بر ارتش سلطه داشت... آنها فقط مجری دستورات او بودند." (میری، ۱۳۸۰: ۳۲)

حتی پس از انقلاب اسلامی این روند به گونه‌ای دیگر تداوم یافت. چرا که پس از پیروزی انقلاب اسلامی و با توجه به شعارهای اعلام شده مبنی بر استقلال-آزادی و جمهوری اسلامی انتظار آن می‌رفت که چشم و گوش بسته اطاعت کردن رخت بریندد اما مشاهده می‌کنیم که این خصلت همچنان در بین افراد و نخبگان ایرانی وجود دارد. و با افزایش قدرت سیاسی دولت مردان با افول سایر نیروهای مخالف همراه بوده است؛ و نهاد دولت و نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران تنها نیروی داخلی نظام سیاسی می‌باشند؛ لذا نتیجه این امر اعمال تمرکز قدرت در جامعه می‌باشد. و نظام فقط به ایجاد ساختارهای موازی اجازه فعالیت می‌دهد. و در این رابطه حزب جمهوری اسلامی ایران تنها حزب موازی و نمایی بود که پس از پیروزی انقلاب اسلامی شکل گرفته بود. لذا براساس نظریه جیمز روزنا و پنج اصل تاثیرگذار بر ساختار تصمیم‌گیری، در بیشتر ادوار تاریخی جامعه ایران، عنصر شخصیت در راس هرم قرار داشته است.

۵-۲- فرهنگ تملق و چاپلوسی

ریشه فرهنگ تملق را باید در آمریت و کنار آمدن با استبداد دانست. زیرا زمانی که یک جامعه مبتنی بر نظام استبدادی و شخصیت محوری باشد و قدرت در یکجا متمرکز گردد نخبگان و بزرگان کشوری و لشکری و حتی اشخاصی که در سطوح پائین تر جامعه قرار دارند به جهت اینکه خود را به کانون قدرت نزدیک نمایند تلاش می کنند که از طریق تملق گوئی و چاپلوسی خود را به کانون قدرت نزدیک نماید. به عبارتی عوام و خواص جامعه می کوشند تا به هر نحو ممکن رضایت بالادست خود را بدست آورند و یا به وابستگان و مریدان کلیدی او نزدیک شوند. لذا در این فضا خلاقیت و ابتکار آدمی می خشکد و فضای فرصت طلبی، چاپلوسی، روحیه تملق گسترش می یابد و لیاقت سالاری جای خود را به ارادت سالاری می دهد. (ازغندی، ۱۳۸۱: ۱۴۵) کارل سرنا در اینباره می گوید: در ایران ماهیت شخصیت ها از تعداد فراش ها تشخیص داده می شود بدین جهت برای ابراز و "تشخیص" سعی می کنند نمایش فراش ها چشمگیرتر باشد. (کوثری، ۱۳۷۹: ۷۱) همچنین جیمز موریه می نویسد: "به ایرانیان دل مبندید که وفا ندارند. سلاح جنگ و آلت صلح ایشان دروغ و خیانت است. به هیچ و پوچ آدمی را به دام می اندازند. هر چه به عمارت ایشان کوشی به خرابی تو می کوشند.... (کاظمی، ۱۳۸۲: ۱۱۰)

همچنین ماروین زونیس در بیان نوع رابطه شاه و نخبگان می گوید. "شاه در جست و جوی افرادی بود که از وفاداری، دانش و قضاوت صحیح نسبت به خود و نهاد سلطنت برخوردار باشند." (میری، ۱۳۸۰: ۴۵) و هویدا در ارادتمندی خود به شاه درباره حزب ایران نوین گفته بود "اصول حزب ما، الهام گرفته از افکار عالیله شاهنشاهی است که ما همه به آن اعتقاد داریم." (همان، ۴۷) «در مراسم پنجاهمین سال سلطنت پهلوی، دولتمردان بوژره امیر عباس هویدا با مدیحه سرائی خود از رضا شاه و محمد رضا شاه سنگ تمام گذاشت، چنین مداحی و مدیحه سرائی بعد از هویدا، مهندس جعفر شریف امامی، رئیس مجلس سنا، مهندس عبدا... ریاض رئیس مجلس شورای مکی، ازهارای رئیس ستاد بزرگ ارتشندران، دکتر سید حسن امامی امام جمعه تهران به کمال انجام دادند.» (سفری، ۱۳۷۱: ۵۱۹) آبراهامیان می نویسد که "اقبال که با افتخار خود را "نوکر" شاه معرفی می کرد، و حزب ملیون و حزب مردم به عنوان احزاب "بله قربان" و "چشم قربان" معروف شده بودند.» (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۵۱۶) «به نوشته شوکراس در دهه ۱۳۵۰ "دیگر هیچ کس که دارای افکار مستقل باشد اطراف شاه دیده نمی شود. عده ای درباری و چاپلوس او را دور کرده بودند.» (ازغندی، ۱۳۷۶: ۱۶۵) و همین ویژگی رفتاری اطاعت بی چون

و چرا باعث شده بود که نخبگان نتوانند تحول و تحرک سیاسی داشته باشند. لذا در چنین فضائی، خصوصیتی از قبیل زیرکی، پنهانکاری، چاپلوسی، ارضاء تمنیات دیگران، بله قربان گوئی، نیرنگ و خیانت، به فنون عمده بقا در دربار ایران تبدیل می‌شود.» (فولر، ۱۳۷۷: ۳۷) حتی این تملق و مدیحه سرائی پس از انقلاب اسلامی چنان اوج گرفت که آیت اله خامنه‌ای رهبر ایران در نكوهش این اقدام بویژه در بین برخی دولت مردان و نمایندگان مجلس از خود واکنش منفی نشان دادند.

۵-۳- گسترش مناسبات شخصی به جای ضوابط

یکی از بارزترین مشخصات ایرانیان، ایجاد رابطه بجای ضابطه است. بعبارتی یکی از گام‌های اساسی در پیشرفت در نزد ایرانیان متصل بودن به یک حلقه قدرت می‌باشد. با توجه به اینکه در نظام و ساختار سیاسی و اجتماعی فتودالیسم ایرانی، فرد به شخصیت متصل است نه با نهادها و ساختارها، در نتیجه مناسبات شخصی امروزه بسیار نهادینه شده است. « نهادها در غیاب شخصیت هائی که به آنها زندگی می‌بخشند و خصلت و قدرت آنها را تعیین می‌کنند، بی معنا هستند. هیچکس نمی‌تواند به یک نهاد غیر شخصی اطمینان داشته باشد.» (همان، ۳۱) و شخص ایرانی در چارچوب نقش اداری خود همیشه نوعی نیت و نفع شخصی را دنبال می‌نماید. بنا بر نظر گراهام فولر؛ ایرانیان از رسمی بودن رابطه، ویژگی رسمی تماس، یا دنگ و فنگ ظاهری یک اداره خوششان نمی‌آید. آنچه اهمیت دارد، درک کردن شخصیت و سبک گفتگوست. شخص سعی میکند این مناسبات را تا حد امکان " بدون قاعده" غیررسمی و شخصی کند. زیرا در این صورت است که می‌تواند آنچه را که واقعا رویاروی او قرار دارد درک کند. (همان، ۳۲) خسرو معتضد می‌نویسد « رزم آرا بعد از شهریور ۱۳۲۰ با دوراندیشی و زرنگی فراوان برنامه نخست وزیری خود را تنظیم کرده بود، به مناسبت عضویت در گروه قدیمی هزار فامیل، یعنی از یک طرف قرابت نزدیک به مظفر فیروز و از طرفی قوم و خویش و همکاری و همراهی با فامیل هدایت، هم با شوروی و حزب توده نزدیک شد و هم با مقامات انگلیسی...» (معتضد پسبان، ۱۳۷۷:۳۹۲) حتی پس از انقلاب اسلامی اگر تنها به دو وزارت خانه نفت و امور خارجه تا به امروز نگاهی بیاندازیم مشاهده می‌شود که اکثر کارکنان این وزارتخانه‌ها و دیگر نهادها و مراکز قدرت از رده‌های بالا تا سطوح پائین تر افرادی هستند که از طریق رابطه و آشنائی با مراکز قدرت وارد این دو وزارتخانه و دیگر وزارتخانه‌ها و نهادهای قدرت شده‌اند.

۵-۴- توهم توطئه در کنار ترس از عوامل خارجی

«دیدگاه توطئه‌گرایانه که همواره درصدد کشف توطئه‌های خارجی و داخلی حتی در میان نزدیکان و همکاران در عرصه روابط انسانی، اجتماعی و روابط خارجی می‌باشد، به درجات مختلف در هر جامعه‌ای وجود دارد، ولی جاذبه آن برای نخبگان سیاسی و سیاستمداران کشورهای خاورمیانه، از جمله ایران بسیار بیشتر است.» (ازغندی، ۱۳۸۱: ۱۴۷) در میان ایرانیان بواسطه آگاهی بر وجود نیروهای دشمن و قدرت اعمال نفوذ آنان که با نوعی احساس ناتوانی در برخورد با آنان همراه بوده است، باعث شکل‌گیری توهم توطئه هستیم." (ازغندی، ۱۳۷۹: ۸۷) و در بین ایرانیان بندرت این امکان وجود دارد که رویدادها را به همان شکلی که اتفاق افتاده و یا می‌افتد درک شوند. زیرا در این صورت این امر اولاً نشانه جهالت به حضور نیروهای قدرتمند تلقی می‌شود. و دوم نشانه حماقت یا عدم بلوغ فکری و سیاسی محسوب می‌شود.

وجود توهم توطئه در بین بزرگان سیاسی و شاهان ایران باعث گردیده است که نه تنها هر گونه حرکتی از جانب رقیبان و دشمنان که حتی هر نوع حرکت از جانب دوستان ممکن است دشمنانه تلقی گردد و تمامی اقدامات رقیب را چه درست و یا غلط بعنوان اقدام فریبکارانه تلقی شود و جای هیچگونه اقدام و محاسبه اشتباه و غلط برای دشمنان بازگذاشته نشود.

از پادشاهان قاجار و پهلوی گرفته تا مورخان و نویسندگان دو سده اخیر، همگی بر این باور بوده‌اند که یک دست نامرئی مشغول توطئه‌چینی بر ضد ایران و ایرانیان است. حتی محمدرضاشاه نیز خود را قربانی چنین دسیسه‌ای می‌پنداشت و آمریکا را متهم می‌ساخت که به مخالفان او کمک کرده است تا قدرت را در دست گیرند (ازغندی، ۱۳۸۱: ۱۴۸) حتی پس از انقلاب اسلامی این تفکر هنوز در بین تعداد بسیاری از مردم وجود دارد. بگونه‌ای که حتی امروزه در بین عوام و حتی برخی روشنفکران هر مشکل داخلی و خارجی را به حساب بیگانگان بخصوص انگلیسی‌ها گذاشته می‌شود. لذا در قلب رویدادهای سیاسی ایران همواره باید دستهای پنهان بیگانه را جستجو کرد. (فولر، ۱۳۷۷: ۲۳) ذحتی روانشناختی اسلام شیعی که تاکید بر فضائی از رنج و بی‌عدالتی را ناشی از فضای بیرون می‌داند، این سوء ظن و بیگانه ترسی تاریخی را تقویت می‌کند. بنابراین نوعی سوء ظن نسبت به دنیای خارج با تصمیم جدی برای کسب استقلال و عدم آمیزش با قدرت‌های خارجی همراه بوده است. در دنیائی که غالباً زیر سیطره نیروهای خارجی ویرانگری بوده که سعی داشته‌اند ایران را به انقیاد خود درآورند، بهره‌گیری از زیرکی سنتی ایرانی یکی از ابزارهای مهم لازم برای استمرار بقا بوده است. (همان، ۱۱)

در جمهوری اسلامی ایران بایستی به این مطلب اشاره داشت که با توجه به این که بستر ایدئولوژی سیاست خارجی ایران مبتنی بر سه اصل توحید؛ ولایت و نفی سبیل می‌باشد و با توجه به اینکه این سه اصل بر اساس دیدگاهی بدبینانه به جوامع غیراسلامی بنا شده است. باید اشاره داشت که به میزانی دیدگاه منفی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نسبت به سایر کشورها به بستر ایدئولوژی اسلامی ایران برمی‌گردد. و در بیشتر سخنرانی‌های مسئولین کشور از "توطئه"؛ "دشمن" و "تحركات بیگانگان" بیش از هر واژه دیگری سخن به میان می‌رود.

البته سخن از توطئه می‌تواند در گاهی اوقات و در برخی نظام‌های سیاسی ابزاری برای سرکوب مخالفان بکار رود. و درحقیقت بکارگیری این تئوری می‌تواند برای ساخت دشمن فرضی بوده تا یک نظام بتواند با تکیه بر ایجاد یک فضای تهدید آمیز و حتی به پشتوانه نیروهای پوپولیستی؛ خود را در نظام بین‌الملل مطرح نماید؛ تا آنجا که جلال‌آل احمد در کتاب غریب‌دگی در این خصوص به این موضوع اینچنین اشاره دارد که «اینکه هر روز دشمنی تازه و خیالی بسازی و مطبوعات و رادیو و تلویزیون را از آن بیانبازی تا مردم را بترسانی و بیشتر سر در گریبان خودشان کنی و وادارشان کنی به آنچه دارند شکر کنند از خصلت‌های قدیمی نخبگان سیاسی و طبقه حاکمه ایرانی بوده است.» (آل احمد، ۱۳۷۵: ۹۶)

۵-۵- ضدیت با مدرنیسم

در جوامع مبتنی بر فئودالیسم این سنت‌ها هستند که بر جامعه حاکم می‌باشند. بویژه زمانی که فئودالیسم از ویژگی‌ها و ارزش‌های دینی و مذهبی برخوردار باشد، آنگاه مطمئناً تضاد سنت و مدرنیسم بیش از هر جامعه دیگر خود را نشان خواهد داد. و دو قطبی شدن جامعه و تقسیم آن به دو جبهه سنت‌گرا و مدرنیست یکی از آثار مهم تشتت فرهنگی در ایران می‌باشد. با این اوصاف در طی یک سده اخیر هجوم روساخت‌ها و روبناهای فرهنگی بدون زیرساخت‌های ضروری و مناسب این نتیجه را در بر داشته است که نظام سیاسی پارلمانتاریسم را وارد کنیم بدون این که فرهنگ دموکراسی و لیبرالیسم را به دست آورده باشیم، سیستم نوین قضایی و اداری و قانونی را وارد کردیم، بدون آنکه فرهنگ آن را ایجاد کرده یا به دست آورده باشیم. تشکیلات حزبی را تقلید کردیم بدون این که فرهنگ حزب را داشته باشیم، حکومت قانونی و مدنیت را تقلید کردیم بدون این که روح نظم‌پذیری و اخلاق و اطاعت از قانون را به وجود آورده باشیم.

تفاوت دو دیدگاه انسان سنتی با انسان مدرن همواره باعث گردیده دو طرز تلقی از رفتارشناسی ایرانیان بروز پیدا کند. انسان سنتی انسان نگران، بد گمان، کوتاه همت، متوجه به رفع نیازهای فردی، قانع، محافظه کار و این نکته که هر اتفاقی در جهان می افتد قضا و قدر الهی است و هیچگونه دخالتی انسان در تعیین و سرنوشت خویش ندارد معرفی گردد؛ در حالی که انسان مدرن و نوین، انسانی پر تحرک، پر جنب و جوش، بلند همت، آینده نگر، زیاد خواه، پر دغدغه و پر اطلاع و اصلاح گر می باشد. و فرم رفتارها را می توان در الگوهای رفتاری تحلیل نمود. (امانیان، ۱۳۸۴: ۵۵)

در جامعه ایرانی محدود کردن مدرنیته تنها به کسب دستاوردهائی همچون انتقال موسسات تمدنی بدون توجه به بن مایه فلسفی و سیاسی آن، عدم اجماع و وجود تعارض میان اندیشه های انتقادی روشنفکران با افکار و اندیشه های ایدئولوگ های نظام، بی توجهی دوسویه حاکم و محکوم به حقوق انسانها و آزادی های سیاسی و مدنی؛ انتقاد ناپذیری شهروندان و حاکمان و عوامل دیگر باعث گردیده که امکان طرح و شکل گیری اندیشه های مدرنیته که جوهر آن انسان محوری و عقلانیت است، در جمهوری اسلامی کار بسیار دشواری باشد. (امانیان، ۱۳۸۴: ۵۵)

۶- نحوه تاثیر فرهنگ و رفتارهای نظام ارباب و رعیتی بر سیاستگذاری های خارجی ایران

همانطور که پیشتر اشاره شد این پژوهش بدنبال تبیین این مساله است که چگونه نظام ارباب و رعیتی با صورتبندی های اجتماعی- اقتصادی خود بر تصمیم گیریها و سیاستگذاری های خارجی ایران در مقاطع مختلف زمانی تاثیر گذاشته است. که در پاسخ باید گفت؛ نخست از آنجا که نظام فئودالیت از خود فرهنگ و رفتارهای خاصی را تراوش می نماید؛ لذا می توان اشاره داشت که بواسطه استبداد موجود در نظام فئودالیت، فرهنگی شکل می گیرد که تمامی تابعان مجبور به پذیرفتن اوامر حاکم می باشند و چنانچه حاکم از وجهه معنوی و ربوبی برخوردار باشد تمایل به ارادت و فرمان پذیری بیشتر می شود. همچنین همین آمریت باعث ایجاد فرهنگ و رفتارهای دیگری می گردد مثلا باعث می گردد که تابعان برای رسیدن به منافع بیشتر از قدرت و نزدیک شدن به حکام به تملق و چاپلوسی روی آورند و بجای اینکه مناسبات و کسب جایگاه های سیاسی براساس ضوابط و شایستگی ها شکل پذیرد براساس نوع روابط و نحوه چاکر منشی شکل گیرد. همچنین با توجه به اینکه حاکم به هیچ وجه حاضر نیست قدرت خود را محدود سازد و از سویی از ارادت چاکران نسبت به خود آگاهی دارد؛ لذا همیشه در این توهم است که دیگران

تأثیر نظام ارباب و رعیتی بر اختار تصمیم گیری های سیاست خارجی و منافع ملی ایران

بدنبال توطئه بر علیه وی می باشند . و مجموعه موارد ذکر شده باعث می گردد که سیاست خارجی به دور از منافع ملی رقم بخورد.

دوم اینکه ، با توجه به ویژگی نظام فئودالیتة و ارباب و رعیتی که روابط و مناسبات بین افراد براساس مناسبات شخصی ، قومی و قبیله ای می باشد؛ لذا این امر باعث می گردد که ذهنیت قبیله ای، ایلی، عشیره ای و طایفه ای همچنان بر ذهنیت ایرانی حاکم گردد بطوریکه بدنبال آن رفتارهای ایرانی را هم در مناسبات عادی و هم در مناسبات سیاسی تحت الشعاع خود قرار داده و بیشتر تصمیمات بیش از آنکه رنگ و بوی ملی به خود بگیرد رنگ و بوی قومی، نژادی، مذهبی و حتی صنفی و یا شخصی به خود گیرد. بطور کل ذهنیت تصمیم گیرندان و سیاستمداران ایرانی بیش از آنکه براساس منافع ملی باشد براساس منافع غیر ملی شکل گرفته است.

به هر حال آنچه در این بحث بدنبال بیان آن می باشیم در دو بخش قابل ذکر است . اول اینکه نظام ارباب و رعیتی چگونه بواسطه ایجاد فرهنگ و رفتارهای خاص موجب می گردد که بخش عظیمی از سیاست های کشور در جهت رفتارهای غیر عقلایی حرکت نماید.؟ و بخش دوم اینکه چگونه این نظام بواسطه ساختار غیر ملی خود بطور مستقیم باعث می گردد که روند تصمیم گیری در سیاست خارجی بسوی منافع ملی حرکت نماید؟

۶-۱- رفتارهای غیر عقلایی

براساس نگرش رئالیسم کلاسیک آنچه‌ان که مورگنتا اشاره دارد، فرد و دولت می بایست در مورد رفتار سیاسی بر مبنای اصول عام و کلی اخلاقی داوری نمایند. اما با این تفاوت که فرد به لحاظ اخلاقی این حق را دارد که برای دفاع از مبانی اخلاقی جان خود را فدا نماید. اما دولت این حق را ندارد که به جهت دفاع از مبانی اخلاقی، منافع و بقای ملی را به خطر بیندازد. اصولا رئالیسم سیاسی به معنای نادیده گرفتن آرمان ها نیست بلکه تطابق آرمان ها و خواسته ها با پتانسیل ها و واقعیت های موجود می باشد. رئالیسم آن سیاست خارجی را که دارای پایه های عقلانی باشد یک سیاست خارجی خوب می داند، زیرا تنها یک سیاست خارجی عقلانی است که مخاطرات را به حداقل و منافع را به حداکثر می رساند که این خود می تواند با موازین و معیارهای اخلاقی محافظه کاری و به منظور رسیدن به موفقیت منطبق شود. بنابراین برای داشتن یک سیاست خارجی موفق ، پذیرش واقعیت های موجود از شرایط حاکم بر نظام بین الملل در کنار آرمانها و تطبیق سیاست های خود با محیط بین الملل می باشد تا بتوان منافع ملی کشور را

تحت هر شرایط حاکم بر نظام بین الملل تامین نماید. واصولا کشورهائی که گرفتار خطا و اشتباه در امر سیاستگذاری خارجی شده اند آنهائی بوده اند که بواسطه غرق شدن در ایده های جزم گرایانه نتوانستند از فرصت های ایجاد شده، بهره لازم را ببرند.

بنابراین با توجه به آنکه "فرد" نقش مهمی در تصمیم گیریهای سیاست خارجی ایران داشته و دارد، لذا عقلانی و منطقی و علمی ساختن ساختار فکری "فرد" می تواند نقش موثر و اساسی در اتخاذ یک سیاست خارجی منطقی داشته باشد، حتی برای تغییر ساختارها نیاز به انسان های مدیر، منطقی و عقلانی است.

در جامعه ایرانی از یکسو به دلیل تولد و تکامل فرد در فضای بی اعتمادی به اقداماتی متوسل می شود که مانع از تفسیر درست اقداماتش توسط دیگران می شود، و از سوئی دیگر به دلیل ویژگی هائی چون تملق گوئی و تقلیدگرایی کورکورانه که خود ناشی از زندگی سازش پذیرانه با استبداد می باشد باعث ایجاد و گسترش سنت نقلی و پذیرش بی چون و چرای حاکم می گردد. و از آنجا که هیات حاکمه جای تفکر و اندیشیدن و ارائه تفکر مستقل را نمی دهد؛ در نتیجه سنت نقلی بجای سنت عقلی و روش گفتگو قرار می گیرد که این امر باعث می گردد که ابتکارات آدمی بخشکد و جزء انجام دستورات دیکته شده اقدام دیگری که حاکی از ابتکار فرد باشد شکل نپذیرد. «تقلید و پایبندی به سنت نقلی و فقدان عقلانیت فلسفی و ابزاری را باید بعنوان خصیصه بارزی برشمرد که در جامعه خواص و عوام از قدیم الایام بنیان فرهنگی ویژه ای را پی افکنده که از بروز عناصری چون وفاق ملی، همبستگی سازمانی و مسئولیت پذیری جدی منافع جلوگیری بعمل می آورد.» (ازغندی، ۱۳۸۱: ۱۵۰) لذا ایرانی با ساختار اجتماعی ساکن و ایستای خود اساسا تبدیل به انسانی فاقد استعداد در ایجاد تحول می گردد. و از آنجا که نتیجه سنت نقلی، باعث می شود که از یک طرف ابتکارات آدمی از بین برود و از سوئی دیگر فرد مجال و امیدی برای عرض اندام و ارائه تفکرات نداشته باشد؛ در نتیجه خصلتی دیگر که می توانیم آنرا تقدیرگرایی بنامیم بروز می کند. چراکه در این شرایط فرد به "اما و اگر" و "شاید" و "انشاء..." رو می آورد و همه چیز را خارج از اراده خود دانسته و به اراده خداوند واگذار می نماید.

همچنین فرهنگ تقلید بویژه تقلید از مرکز قدرت می تواند موجب فرار از مسئولیت و راحت طلبی فرد از پذیرش تفکر و قبول تعهدات مربوط به یک تصمیم آگاهانه باشد. عبارتی تقلید، عامل بازدارنده خلاقیت و نوآوری می باشد.

در کنار آن نظام آموزش سنتی مکتب‌خانه‌ای که از یکسو تحت تأثیر طبقه روحانیت و از سوی تحت استبداد حاکم قرار داشت در جامعیت بخشیدن به فرهنگ تقلید و عدم تدبیر بی‌تأثیر نبوده است. در این دوره، سنت طلبگی در حوزه‌های علمیه رواج داشت و علوم دینی و منقول، احادیث و اخبار آنچنان غالب بود که جایی برای علوم عقلی و معقول، مانند حکمت و فلسفه، علوم طبیعی و ریاضیات باقی نمی‌گذاشت. (کاظمی، ۱۳۷۶: ۱۸۳) بعبارتی انسان مقلد و بی‌تدبیر، جای انسان خلاق مولد را گرفته و جامعه از رسیدن به عقلانیت و خرد ورزی دور می‌گردد. در نتیجه چنین جامعه‌ای نمی‌تواند براساس محاسبات عقلانی بدنبال تأمین منافع ملی باشد. همچنین بر اساس پذیرش بی‌چون و چرای اصل تقدیر، انسان به آنچه که دارد قناعت می‌نماید. "این درحالی است که پیشتر ایرانیان یکی از بنیان‌جنبش خردگرایی و عقل‌گرایی در برابر اسلوب تعبد مذهبی عرب بودند. (هرمس باوند، ۱۳۷۷: ۲۹)

اصولاً در نظام‌های مبتنی بر آمریت، واگذار کردن کار حکومت به حاکمان بعنوان فضیلتی اخلاقی به مردم القاء و تحمیل می‌شود که این امر موجب می‌گردد که پرداختن به سیاست از جانب مردم و گروه‌های سیاسی که حق قانونی می‌باشد گناهی بزرگ، و گریز از آنرا واجب شمرده شود. بکارگیری چنین فرهنگ سیاسی در نهایت از شکل‌گیری هرگونه اندیشه مخالف یا رقابت سیاسی سالم در جامعه ممانعت بعمل می‌آورد و تحول سیاسی- فرهنگی جامعه را در جهت عقلانی شدن و مشارکت ارادی به تأخیر می‌اندازد. (ازغندی، ۱۳۷۶: ۱۷۱)

آنچه مسلم است؛ رفتارهای غیر عقلانی می‌تواند در عرصه سیاست خارجی تأثیر و نتایج بسیار فاجعه‌آمیزی داشته باشد تا حدی که می‌تواند منجر به خطر افتادن امنیت و منافع ملی یک کشور بیانجامد. همچنین تمرکز قدرت باعث می‌گردد که تصمیمات به آسانی گرفته شده و عوامل مختلف اعم از عوامل ساده و یا غامض سیاسی و اقتصادی تا حدود زیادی نادیده گرفته شوند و روابط دیپلماتیک پیچیدگی خود را از دست می‌دهند و به مسائلی ساده تبدیل می‌گردند. در نهایت قدرتهای خارجی می‌توانند منافع و خواسته‌های خود را به یک چنین نظامی تحمیل نمایند. (ازغندی، روابط خارجی ایران، ۱۳۲۰-۱۳۵۷، ۱۳۸۱: ۲۸) که بررسی سیاست خارجی ایران حداقل در طی یکصد سال اخیر گویای این حقیقت می‌باشد. بطوری که در دوره رضاشاه با وجود جذب نیروهای جدید در دستگاه وزارت امور خارجه، سنت‌های حاکم بر تصمیمات پا بر جا ماند و به سلسله مراتب و رعایت سوابق و ارشدیت توجه زیادی می‌گردید. در واقع همچون گذشته قدرت و تصمیم‌گیری سیاسی در اختیار اعیان زادگان متکبر، پر مدعا و عاری از فهم و شعور

سیاسی بود (ازغندی. همان کتاب سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸: ۱۲۴) اگر دولت رضاشاه از فهم و درک سیاسی درستی برخوردار بود هیچ وقت در خلال جنگ جهانی دوم جانب آلمان ها را نمی گرفت آن هم در زمانی که سیاست اعلام شده خود را استراتژی بیطرفی اعلام کرده بود.

پس از انقلاب اسلامی ایران اتخاذ چنین سیاست های غیر عقلانی را کم شاهد نبوده ایم. دعوت وزارت امور خارجه ایران از چاوشسکو رئیس جمهور مستبد رومانی در سال ۱۳۶۸ که پس از بازگشت از تهران به بخارست دستگیر و اعدام می شود از نمونه های بارز آن می باشد. همچنین در نخستین مراحل انقلاب طرح تفکر نسنجیده و غیر حرفه ای الحاق بحرین به خاک ایران باعث تحریک اعراب و حس امنیت جوئی آنان در برابر خطر ایران گردید. و موارد بسیاری از سیاست های غیر عقلانی که تا به امروز همچنان ادامه دارد؛ همچون ایجاد اتحاد سیاسی با کشورهای همچون اکوادور؛ ونزوئلا و کوبا، و یا خوش بینی بیش از حد به روسیه و چین که هیچگاه یک شریک واقعی و استراتژیک برای ایران محسوب نمی شوند. و بسیاری از سیاست های اشتباه دیگر در عرصه سیاست خارجی که موارد آن کم نیستند و کمتر پوشش دهنده منافع ملی کشور بوده اند و بیشتر ناشی از یک لجاجت سیاسی با بازیگران رقیب می باشد. و مطالعه ساختار مدیریتی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پس از انقلاب بر این نکته تأکید دارد که نظام دستگاه سیاست خارجی خود را در اختیار مدیرانی آرمان گرا قرار داده است. این در حالی است که به لحاظ عقلانی سیاست خارجی باید از محققان و کارشناسان متخصص تغذیه نموده و سرانجام در بخش فوقانی تصمیم گیری به نتیجه نهائی برسد. این رابطه پائین به بالا باید نهادینه گردیده تا سیاست خارجی کارآمد تری شکل پذیرد. لذا سیاست های نسبتاً نامعقول ایران که این امر قاعدتاً از طریق تهدید و دخالت در امور داخلی این کشور ها انجام گرفته است باعث گردیده تا جهان عرب، فضای امنیتی خلیج پارس و جغرافیای سیاسی آسیای میانه به سمت "آمریکایی شدن" پیش رود. و آنان را به زیر چتر حمایتی خود قرار دهد. به نظر می رسد که جو سازی های ایران علیه غرب، ایالات متحده، امپریالیسم برگرفته از نیاز فیزیولوژیکی برخی نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران می باشد.

در پایان میتوان گفت که رفتارهای غیرعقلانی ایرانیان نتیجه دو اصل می باشد. نخست نتیجه آمریت و تقلید کورکورانه و دیگر نتیجه عدم مشورت وعدم وجود نهادهای مشارکت بواسطه خصیصه استبدادی نظام فئودالیه.

۶-۲- عدم شکل‌گیری کامل فرایند دولت - ملت سازی در ایران

تا زمانی که یک جامعه فرایند دولت- ملت سازی و هویت سازی ملی را طی نکرده باشد نمی‌تواند منافع ملی داشته باشد و یا از آن سخن به میان آورد.

فراموش نشود ناسیونالیسم در غرب زمانی شکل گرفت که طبقه متوسط قدرتمندی وجود داشت و می‌توانست برای کسب قدرت سیاسی مبارزه نماید. ناسیونالیسم آموزه‌ای مناسب طبقه متوسط بود و هر جا این طبقه قوی بود ناسیونالیسم هم به سرعت استقرار می‌یافت. دیگر آنکه در غرب کشورها به دلیل وجودی طبقه‌ای که آنرا پذیرا می‌شوند به سرعت به صورت ملت در می‌آیند، اما در ایران جریان برعکس است. زیرا در ایران اکثریت مردم آمادگی پذیرش ناسیونالیسم را نداشتند و تنها گروه اندکی، ناسیونالیسم، لیبرالیسم و دموکراسی را پذیرا شدند. ۲. بنابراین در میان ایرانیان، شاهد فقدان تجربه تاریخی نهادهای ملی و تبعاً ناهمخوانی "متن" به عاریت گرفته شده از غربیان، با "بستر" استبداد زده جامعه ایرانی هستیم. (تاجیک، ۱۳۸۰: ۵۹) در ایران پیش از آنکه ناسیونالیسم مدرن مطرح شود، مورد هجوم اعراب، مغولان و در حتی قبایل افغان قرار گرفت و تمامی ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌اش آسیب دید. (احمدی، ۱۳۷۸: ۳۷-۳۸)

اصولاً تفاوت فاحشی که در روال کشور داری ایران باستان و عصر اسلامی هست یکی در تعدد سلسله‌ها و دیگری در سرعت جابجایی آنها می‌باشد، به نحوی که در برابر پنج سلسله ماد، هخامنشیان، سلوکیان، اشکانیان و ساسانیان که قریب هزار و چهارصد سال زمام امور را در اختیار داشتند و به طور آشکار، جز در مورد دولت تند گذر جانشینان اسکندر، همه از هویت واحد ایرانیت دفاع می‌کردند، این در حالی است که پس از ۱۴۰۰ سال از حیات اسلام، به تعداد کثیری از حکومت‌ها بر می‌خوریم که بعضاً حتی زبان پارسی را که مایه تفهیم و تفهم اکثریت افراد جامعه است، نیاموخته بودند و از منافع قومی و قبیله‌ای خویش بیشتر دفاع می‌کردند تا آن که به صلاح عمومی ملک و ملت باشند.. و به کرات اتفاق افتاده بود که در محدوده نجد، همزمان پنج و شش حکومت کوچک، بر سر کار بودند (نظیر طاهریون، صفاریان، سامانیان، آل زیار، آل بویه و علویه طبرستان) و گاه در یک مرحله حساس تاریخی که ایران باید با شتاب خود را به قافله کشور- دولت‌های جدید برساند (همانند ابتدای قرن شانزدهم میلادی که صفویان روی کار آمدند)، سیزده حکومت خرد در اقصای بلاد، فرمانروائی می‌کردند و همه آنها نیز طبل و بیرق خاص خود را به نمایش می‌نهادند. (شعبانی، ۱۳۸۵: ۲۰۵-۲۰۶) و حاکمانی که پس از اسلام بر ایران حکمرانی

می نمودند، فارق از هرگونه مبدا و منشاء طبقاتی، اما در یک اصل مشترک بودند و آن هم نظامی مبتنی بر فردمداری و آمریت.

در دوران اسلامی با وجود آنکه اعراب اموی و عباسی شدت عمل فراوانی در برخورد با غیر عرب و خاصه ایرانیان نشان می دادند، باز تا آنجا که منابع عمده پژوهشی در دسترس دلالت دارد، جنبش های متکی بر اشخاص و اندیشه های غیر دینی، چونان "به آفرید"، "راوندیه"، "سنباد"، اسحق ترک"، "مازیار" و "افشین" از توفیقات زیاد برخوردار نبودند و با وجود جوشش و قیام کثیرمردمان درمقاطع مختلف؛ اما خیلی زود و به سرعت سرکوب می شدند و نام و نشانی هم از آنان برجای نمی ماند. ولی نهضت های مبتنی بر تفکرات عقیدتی، از هشام بن حکیم پیغمبر نقاب دار خراسان گرفته تا "بابک خرم دین"، توان پایداری بیشتری پیدا می کردند و حتی پس از اضمحلال سازمان های نظامی - سیاسی خود نیز تا مدتها در ذهن و زبان مردم جائی نگاه می داشتند. (همان، ۲۳۹) حتی پس از حکومت طاهریان، آندسته از جریانهای استقلال طلبانه در کاستن نفوذ خلفای عباسی موفق بوده اند که بر دین و تعالیم دینی تکیه داشتند.

در دوران قاجار هم به مملکت کمتر به مثابه یک "وطن" نگاه داشته اند. بنابراین در فضای گفتمان سیاسی آنان کمتر مشاهده گردیده که گزاره ای درباره منافع و مصالح ملی قرائت گردد. در اینجا می توان با عبدالحسین زرین کوب در این ارزیابی هم سخن شد که ضابطه آرمان وحدت ملی برای مدعیان وحدت، سود و مصلحت شخصی بوده است. این نکته اساسی را نیز می توان از او پذیرفت که وحدت ملی، نه در عمل شاهان که در سخن شاعران جلوه گر شده و تحقق یافته است. اما وحدتی که نه بر پایه اندیشه ای خردمندانه بلکه بر احساسات زودگذر و چه بسا سطحی حاصل شده است می تواند به آسانی دستخوش زوال و نابودی شود و با توجه به تاریخ دوره اسلامی ایران تا فراهم آمدن مقدمات جنبش مشروطه خواهی و حتی پس از آن می توان گفت که پیوسته چنین بوده است. وحدت ملی ایران زمین، فاقد پشتوانه ای خردمندانه بود و ناچار هر عملی از مجرای احساسات و خام اندیشی و بر پایه شالوده نا استوار شعر و عرفان انجام شده است و به همین دلیل پایانی جز شکست نمی توانست داشته باشد. (طباطبایی، ۱۳۷۷: ۱۰۹-۱۱۰) لذا مفاهیمی نظیر وطن، میهن، ملت، ملیت، هویت ملی، حاکمیت ملی و مهمتر از همه منافع ملی در بین ایرانیان هنوز به خوبی درک نشده است. « عارف قزوینی در اینباره می گوید: " من وقتی تصنیف وطنی ساخته ام، که ایرانی از ده هزار نفر یک نفرش نمی دانست وطن یعنی چه. تنها

تصور می‌کردند که وطن، شهر یا دهی است که انسان در آن زائیده شده باشد.» (تاجیک، ۱۳۸۰: ۵۷)

آشنائی ایرانیان با مفاهیمی همچون منافع ملی شاید دارای سابقه چندان بلند مدتی نباشد اما ریشه‌های آنرا می‌توان در در عصر معاصر و در دوره مشروطیت جستجو نمود. همانطوریکه احمد اشرف می‌نویسد: «انقلاب مشروطه، فکر آزادی و دموکراسی را وارد جامعه روشن فکری ایران می‌کند و یک جناح بالنسبه نیرومند پدید می‌آورد که در جریانهای گوناگون متجلی می‌شود. این جناح از روشنفکران ایران، هویت ملی را هویت شهروندان آزاد ایرانی می‌داند و برآند تا حق حاکمیت ملت را که دستگاه‌های حاکم در یک قرن اخیر غضب کرده‌اند، به صاحبان اصلی آن یعنی به جامعه مدنی بازگردانند.» (تاجیک، ۱۳۸۶: ۲۷) همچنین از عوامل دیگری که باعث شده مفاهیمی نظیر وطن، میهن، ملت، ملیت، هویت ملی، حاکمیت ملی و مهمتر از همه منافع ملی در بین ایرانیان هنوز به خوبی درک نشود، فقدان قانون در کشور بوده است. لذا بدلیل فقدان قانون، از سیاست و منافع ملی خبری نیست. و کاربرد سیاست در ایران همان تکرار مکرراتی بود که حتی ابتدائی‌ترین اجتماعات انسانی برای پیشبرد منافع خود بدان می‌پردازند. در حالی که سیاست بدون قانون نمی‌تواند وجود داشته باشد، چون تنها در چارچوب قانون است که حقوق و تکالیف تعریف شده با اندیشه و عمل مستقل امکان پذیر می‌شود. (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۳-۱۲) حتی امروزه یکی از مشکلات سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تعریف مبهم از دولت ملی در قانون اساسی است. (ازغندی، ۱۳۸۱: ۲) بگونه‌ای که از چند و چون منافع ملی در قانون سخنی به میان نیامده و شارحان قانون اساسی هم به آن اشاره‌ای نکرده‌اند. فقط در یک مورد گفته شده که منافع ملی همان منافع جامعه و نه عده‌ای خاص است.» (مدنی، ۱۳۷۵: ۳۸۷)

در حالیکه امروزه در کشوری مثل آمریکا به قدری تفاوتها را کم کرده‌اند و گروه‌ها و احزاب در برنامه‌هایشان به همانندی رسیده که اختلافات بین برنامه‌ها به چیزی حدود پنج درصد فرو کاسته است. اما درکشوری همچون ایران هنوز دسته‌هائی هستند که اصلا به ملیت نمی‌اندیشند. (سیف‌زاده، ۱۳۸۰: ۷۷) و درعرصه سیاسی منافع شخصی را بر منافع ملی ترجیح می‌دهند. همانطور که روح‌ا. رمضانی در کتاب سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران اشاره می‌کند که "سیاست خارجی ایران نه از الگوی "خطی پیوسته" و نه از الگوی "دیالکتیکی" تبعیت می‌کند، بلکه سیاستی "رنگارنگ" است. که نشان می‌دهد چهارچوب‌های ملی که می‌بایست در فرایند دولت-ملت سازی شکل بگیرد هنوز در کشور فراهم نشده است.

نتیجه

در حالیکه در تاریخ معاصر کشورهای پیشرفته جهان، در فرایند پویایی و ترقی جوامع در تمامی عرصه های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شاهد گذار از جامعه فئودالی به سرمایه داری و کاهش قدرت طبقه سنتی چه به لحاظ کیفی و یا کمی هستیم، اما در جامعه ایران حتی پس از شکل گیری انقلاب اسلامی نه تنها شاهد نوعی تفکر ارباب و رعیتی و ویژگی های ناشی از آن هستیم، بلکه شاهد نوعی ائتلاف طبقه متوسط جدید یا طبقه متوسط سنتی می باشیم. تفکر نظام ارباب و رعیتی و زندگی عشیره ای و قبیله ای با ویژگی های منحصر به فرد خود چنان بر جامعه ایران تأثیر گذار است که نه تنها کوچکترین نهاد یعنی خانواده را تحت الشعاع خود قرار داده است که حتی بر مهمترین تصمیمات سیاسی کشور از جمله تصمیمات مربوط به سیاست خارجی و بالطبع بر منافع ملی کشور تأثیر گذار است بگونه ای که حتی در برخی از مقاطع زمانی باعث دور شدن کشور از منافع ملی گردیده است. بطوریکه اگر در کشورهای صنعتی غربی تأثیر گذاری نخبگان سیاسی بر پویای سیاسی و اجتماعی جامعه نتیجه هوش، ذکاوت، دانش و تجربه آنها می باشد و نخبگان با این ویژگی ها و برجستگی ها قابلیت اعمال نفوذ در افکار و اندیشه ها و تصمیم گیری ها را دارند، اما در ایران این امر نه بواسطه هوش و تجربه و ذکاوت بلکه به خاطر دارا بودن منشاء زمین داری و نوعی وابستگی به ساختار قدرت ناشی از نظام ارباب و رعیتی و نظام ملوک الطوائفی و از نظر سیاسی به جهت مقام و منزلت اجتماعی آنها می باشد که همین امر باعث گردیده که کشور را از مسیر تصمیم گیری های عقلانی؛ منطقی و منافع ملی نگر دور نگه دارد.

منابع

۱. آبراهامیان ، یرواند. (۱۳۷۸) ؛ ایران بین دو انقلاب ؛ چاپ سوم ؛ ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی ؛ تهران ؛ نشر نی .
۲. آرکدی ، نیکی. ریشه های انقلاب ایران (۱۳۷۵)؛ ترجمه عبدالرحیم گواهی . چاپ دوم ؛ تهران ؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی ؛
۳. آل احمد ، جلال . (۱۳۷۵) ؛ غرب زدگی ؛ تهران ؛ نشر خوارزمی .
۴. احمدی ، حمید .(۱۳۷۸)" وفاق اجتماعی و همبستگی ملی. (میزگرد)". فصلنامه مطالعات ملی. سال نخست، شماره یک،
۵. ازغندی ، علیرضا . (۱۳۸۱) . سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران . تهران . نشر قومس .
۶. ازغندی ، علیرضا . (۱۳۷۶) . نا کار آمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب . تهران . نشر قومس .
۷. ازغندی ، علیرضا . . (۱۳۸۱) ؛ روابط خارجی ایران ۱۳۲۰-۱۳۵۷ ؛ تهران ؛ نشر قومس .
۸. ازغندی ، علیرضا . . (۱۳۷۹) ، تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ۱۳۲۰-۱۳۵۷ ؛ جلد اول ؛ نشر سمت .
۹. ازغندی ، علیرضا . . (۱۳۸۵) . درآمدی بر جامعه شناسی ایران ؛ تهران ؛ نشر قومس.
۱۰. امانیان، حسین. (۱۳۸۴) ؛ درآمدی بر عقلانیت سیاسی در ایران ، تهران ؛ انتشارات پرسمان؛
۱۱. بشیریه ، حسین. (۱۳۸۴) .دیباچه ای بر جامعه شناسی سیاسی ایران ؛چاپ سوم ؛ تهران ؛ نشر نگاه معاصر .
۱۲. اجیک ، محمد رضا . (۱۳۸۰) ، " منافع ملی ما کدامند؟" فصلنامه مطالعات راهبردی. سال چهارم. شماره اول و دوم .
۱۳. تاجیک ، محمد رضا . (۱۳۸۶)" انسان ایرانی و منافع ملی، تا ملی دیرینه شناختی / تبار شناختی " از کتاب منافع ملی جمهوری اسلامی ایران. گردآورنده داود کیانی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی .

۱۴. سفری، محمد علی. قلم و سیاست؛ (۱۳۷۱)؛ تهران؛ نشر نامک.
۱۵. سیف زاده، سید حسین. (۱۳۸۰) "منافع ملی در سیاستگذاری خارجی ایران". فصلنامه مطالعات راهبردی. سال چهارم. شماره اول و دوم.
۱۶. شعبانی، رضا. (۱۳۸۵) ایرانیان و هویت ملی. (تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگی و اندیشه اسلامی).
۱۷. طباطبایی، سید جواد. (۱۳۷۷) زوال اندیشه سیاسی در ایران. چاپ سوم. تهران: انتشارات کویر.
۱۸. عجمی، اسماعیل. (۱۳۴۸) خلیقات؛ معتقدات و آرزوهای شغلی روستائیان. نامه علوم اجتماعی.
۱۹. فوران، جان. (۱۳۷۸)؛ مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران از عصر صفویه تا سال های پس از انقلاب اسلامی. ترجمه احمد تدین؛ چاپ دوم؛ تهران؛ موسسه خدمات فرهنگی رسا.
۲۰. فولر، گراهام. (۱۳۷۷)؛ قبله عالم: ژئوپلیتیک ایران؛ چاپ دوم؛ ترجمه عباس مخیر؛ تهران؛ نشر مرکز.
۲۱. کاظمی، سیدعلی اصغر. (۱۳۷۶) بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر تهران: نشر قومس.
۲۲. کاتوزیان، محمد علی. (۱۳۷۹). اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی. ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی. چاپ هفتم. تهران. نشر مرکز.
۲۳. کاتوزیان، محمد علی. (۱۳۷۹) دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی. ترجمه حسن افشار. تهران: نشر مرکز.
۲۴. کوثری، مسعود. (۱۳۷۹)؛ آسیب شناسی فرهنگی ایران در دوره قاجار؛ تهران؛ انتشارات باز.
۲۵. آلمبتون، ن. کی اس. (۱۳۷۷) مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری. چاپ چهارم. تهران. نشر علمی و فرهنگی.
۲۶. مدنی، سید جلال الدین. (۱۳۷۵) حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران. تهران، نشر مولف.
۲۷. معتضد پسیان، خسرو. (۱۳۷۷)؛ در عصر دو پهلوی؛ تهران؛ جاویدان.

تأثیر نظام ارباب و رعیتی بر اختار تصمیم گیری های سیاست خارجی و منافع ملی ایران

۲۸. میری ، سید احمد . (۱۳۸۰) ؛ دیباچه ای بر فرهنگ استبداد در ایران ؛ تهران ؛ نشر نگاه معاصر .
۲۹. نقیب زاده ، احمد . (۱۳۸۱) ؛ تاثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران . تهران ؛ مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه .
۳۰. ولی ، عباس . (۱۳۸۰) ؛ ایران پیش از سرمایه داری ؛ ترجمه حسن شمس آوری ؛ تهران ؛ نشر مرکز .
۳۱. هرمس باوند ، داود . (۱۳۷۷) "چالشهای برون مرزی و هویت ایرانی در طول تاریخ" .مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی. نشر اطلاعات . شماره ۱۲۹-۱۳۰.

منابع لاتین

- 1-See to LM Levis.(1968) ,Tribe Society . International Encyclopedia of Social Sciences .Edited by David L.Sills.USA : Crowell Colier and MacMillan.
- 2-Farid Mibagheri.(2003) .“Political cultural and Its Impact on Politics : The Case of Iran . Publisher : Political Cultural Case Studies .Research Center
- 3- John nonigman .(1964).A Dictionary of Social Science .Edited by Julius GoluldWilliam L.kolb.USA :The Free Press.